تجلّی ققنوس در اشعار ادونیس

دکتر هادی رضوان[1]

استادیار دانشگاه کردستان

سید حسن آریادوست

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان

(۱۳۸ - ۱۱۷)

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۵/۱۳

چکیده

این مقاله به‌تحلیل و بررسی شخصیت‌های تاریخی، مذهبی، و حوادثی می‌پردازد که به هر طریقی در شعر ادونیس تجلی‌گاه اسطورهٔ ققنوس شده‌اند، و بیانگر تجدد و رستاخیز دوبارهٔ بعد از مرگ و نابودی هستند. این مفاهیم به‌صورتی رمزگونه مصداق واقعیات جوامع عربی است. ادونیس پیوسته این جامعه را در گرداب عقب افتادگی و سکون و مرگ مطلق می‌بیند و در تلاش است تا با یاری ققنوس که نماد هر انسان انقلابی و تجددخواه است، به دوران شکوه گذشته که در اندیشهٔ ادونیس تمدن فینیقیه است، بازگردد و انقلابی علیه تمدن کنونی عرب بنا نهد.

در این مقاله به دو نوع کاربرد ققنوس در اشعار ادونیس می‌پردازیم، نوع اول کاربردی است که در آن یکی از **عملکردهای ققنوس** در یک شخصیت و یا در خود شاعر ظهور می‌کند، و در نوع دوم شاعر صریحاً اسم ققنوس را در متن به‌کار می‌برد که ما آن‌را با عنوان **کاربرد عَلَم** آورده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر عرب، ادونیس، اسطورهٔ ققنوس

۱. پست الکترونیکی نویسندهٔ مسؤول: hrezwan@uok.ac.ir

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

جز در مواردی جزئی، هیچ شاعر پرآوازهٔ عرب وناقد مشهوری نیست که در آثارش به اسطوره نپرداخته باشد. برخی در مقام مبالغه، شعر را مولود اسطوره می‌دانند، به این معنی که اسطوره با بنیان قصیدهٔ معاصر درمی‌آمیزد تا به سنگ بنای اصلی قصیده مبدل شود و ماندگاری و بقای آن‌را تضمین نماید و آن را از یک فضای بسته و محدود به مادیات، به فضایی خیالی و بی حد و مرز بکشاند. بدرشاکر السیاب، سر قافلهٔ این کاروان، می‌گوید: «امروز نیاز به اسطوره و رمز بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود، چه آنکه ما در جهانی زندگی می‌کنیم که شعری در آن نیست؛ منظور این است، ارزش‌هایی که بر جهان فعلی ما حکم فرما هستند ارزش‌هایی مادی هستند،... پس به ناچار،...شاعر به اساطیر و عالم خرافات که پیوسته تأثیر و حرارت خود را حفظ نموده‌اند پناه می‌برد، چرا که جزئی از عالم مادی ما محسوب نمی‌شوند» (الموسی، ۲۰۰۰: ۸۹).

گرایش به ققنوس[۱]

دربارهٔ تحت تأثیر قرار گرفتن ادونیس از غرب همین بس که خود وی می‌گوید: «من از نسلی هستم که در فضای فرهنگی آن، غرب اروپا نسبت به ملت عرب نقش یک پدر را ایفا می‌کند» (أدونیس، ۱۹۸۵ : ۹۷)، می‌توان گفت «تغییر و تحول، محور اساسی اکثر آثار شعری ادونیس را تشکیل می‌دهد،...که در بردارندهٔ این اندیشه‌اند که بر ویرانهٔ هر چیزی، چیزی بهتر از آن سر برآورد و به افق‌های گسترده‌تر پرواز کند» (الیوسف، ۱۹۹۸: ۱۸۹).

ناقدان در توجیه پناه بردن ادونیس به دامان اسطوره ـ به‌خصوص اسطورهٔ ققنوس ـ دلایل مختلفی بیان کرده‌اند. فقدان دو حامی و قهرمان بزرگ در زندگی ادونیس، تأثیر عمیقی بر افکار و اندیشه‌های او گذاشت، پدر و استادش انطوان سعاده، دو قهرمانی بودند که شاعر آنها را به‌شیوهٔ هولناکی از دست داده است، «ادونیس در حد تقدیس، پدرش را دوست داشت» (سعید، ۱۹۶۰: ۹۲) **خالده** سعید همسر ادونیس می‌گوید: «...مرگ پدر در اثر حادثهٔ رانندگی و سوختن او در برابر چشمان ادونیس خردسال، مهم‌ترین

Archive of SID

www.SID.ir

عامل رویکرد ادونیس به اسطوره، به‌خصوص اسطورهٔ ققنوس است» (الجیوسی، ۲۰۰۱: ۸۱۰).

ادونیس در دورهٔ جوانی شیفتهٔ قهرمانان افسانه‌ای و اسطوره‌ای سرزمین خود بود، پناه بردن وی به اسطوره‌های باروری و زندگی دوباره، که پرندهٔ فینیق سرآمدترین آنهاست، معلول حادثهٔ تلخ سوختن پدر در آتش است، وی که کودکی خردسال بیش نبود فراموش کردن پدر و پذیرفتن مرگ او تاحدی برایش سنگین بود که می‌توان همین سوز و گدازهای کودکی و جوانی را علت خیال پردازی وی در زمینهٔ انبعاث و زنده شدن دوباره دانست، که در شخصیت ناخودآگاه وی بی تأثیر نبوده است، هر چند اسطورهٔ ققنوس بعدها در اشعار وی مفاهیم و مصادیقی غیر از مرگ پدر یافت[۲]، و بامرگ استادش انطوان سعاده ققنوس در اشکال دیگری هم جلوه می‌کند. اما اکثر ناقدان در مورد این نوع کاربرد اساطیر همان علت اول را موجه‌تر می‌دانند.

در زمینهٔ کاربرد فراوان آتش در اشعار ادونیس یکی از ناقدان عرب، آتشِ حادثهٔ کربلا و سوختن خیمه‌های امام حسین (ع) را در این کاربرد بی‌تأثیر نمی‌داند چرا که شاعر در محیطی رشد کرده که هرسال به مناسبت‌های مختلف مصائب کربلا در آن بازگو می‌شود و این امر قطعاً درتصویرگری‌های شعری ادونیس تأثیر گذار بوده و در دیوان‌های شعریش منعکس شده است. (برغل، ۱۹۹۶: ۱۲۸).

پژوهش حاضر به دو قسمت اصلی کاربرد عملکرد و کاربرد عَلَم تقسیم شده‌است، نویسندگان مقاله سعی دارند به‌شیوهٔ توصیفی - تحلیلی این دو کاربرد را در شعر ادونیس مورد پژوهش وتحلیل و تجزیه قرار دهند.

بکارگیری عملکرد

بکارگیری نقش یا عملکرد (الاستدعاء بالدور) به‌معنی «بیان نقش و عملکردی است که یک شخصیت و یا اسطوره بدان شناخته می‌شود بدون اینکه نامی از آن شخصیت یا اسطوره در متن برده شود» (مجاهد، ۱۹۹۸: ۸۷). صفت یا عملی که مختص به یک شخصیت است بر شخصیت دیگری در قصیده عارض می‌شود، به‌طور مثال ادونیس

Archive of SID

www.SID.ir

صفت فداکاری را که در اصل اسطوره ققنوس وجود ندارد به او نسبت می‌دهد، ادونیس در اشعار خود برای رساندن معانی مورد نظر به حد غنا و به‌دست آوردن مقصود، این نوع از تغییر و امتزاج را بسیار مرتکب می‌شود، یعنی توجهی به اصل اسطوره یا واقعیت تاریخی ندارد، بلکه هر تغییر و تبدیلی که او را به معنای مقصودش نزدیک‌تر نماید به واقعیت تاریخی اضافه و یا کم می‌کند. همچنان که بسیاری دیگر از شاعران پیشگام ازجمله صلاح عبدالصبور براین عقیده‌اند که «شاعر باید فراتر از میراث برود، و چیز تازه‌ای بر آن بیافزاید» (ر.ک: عباس، ۱۹۷۸: ۱۱۴).

رهیابی ققنوس به اشعار ادونیس یکباره و آنی نبوده بلکه «احتمالا فاجعهٔ مرگ پدر بر اثر حریق شاعر را به کشف اسطورهٔ ققنوس رهنمون شده است» (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۴۳) و با تحت تأثیر قرار گرفتن از آتشی که پدرش در آن سوخت به‌شکلی تدریجی رخ داد. او با نگاهی نافذ در قدرت آتش و مقایسهٔ آن با آتش زندگی‌بخشِ ققنوس رمزی از قدرت انبعاث را در آتش بوجود آورد که هرگاه فکر ایجاد تحولی نو در یک امر به ذهنش خطور کند، شرری از آتش ققنوس درآن می‌دمد. البته کاربرد نماد آتش در اشعار ادونیس شامل مظاهر دیگر آن یعنی رعد و برق و صاعقه نیز می‌شود، که آنها را نیز جزو عنوان عملکرد ققنوس ذکر کرده‌ایم.

در اولین مرثیه‌های شاعر برای پدر روشـن است که خود ققنوس اولین دستاویز شاعر برای زنده نگه‌داشتن پدر نبوده است؛ بلکه از برخی عملکردهای به‌کار برده شده همچون آتش گرفتن می‌توان فهمید که ققنوسی در عمق اشارات وی وجود دارد. وی در قطعهٔ دوم از «قصائد الی الموت» می‌گوید:

ترمّد الزند الذي طالَما

شدّ بصدري للسماوات

حمّلني الـماضي و خلّى صدىً

منه يناديني من الآتي

يا لهب النار الذي ضمّه

Archive of SID

www.SID.ir

لاتک برداً، لا ترفرف سلام
في صدره النار التي كوّرت
لم يفن بالنار و لكنّه
عاد بها للمنشأ الاوّل. (ادونیس، ۱۹۷۱: ۱۱۷)

آن‌گونه که پیداست در این شعر ظاهراً از ققنوس خبری نیست، گویی ادونیس هنوز به درون مایه‌های پربار اسطوره ققنوس و کاربردهای آتی آن نرسیده است. اما در ورای ظاهر قصیده، می‌توان زبانه‌های آتشی ققنوسی را حس کرد، که پدر در آن خاکستر شد. «در ابتدای قصیده، پدر همچون آتشی است که زبانه‌هایش روح شاعر را به اوج آسمان می‌رساند، آتشی که گذشتهٔ شاعر را با خود می‌برد، تا از آینده‌ای دور دوباره سربرآورد» (عوض، ۱۹۷۸: ۱۱۲) آتشی که آتشی دیگر آن را در میان گرفته‌است، این آتش که عموماً نمودی ویرانگر دارد و تر و خشک را می‌سوزاند، نزد ادونیس بیانگرِ بنیان و بذر جدیدی برای بازگشتی دوباره است. به همین دلیل ادونیس از این آتش که پدر او را دربر گرفته می‌خواهد که شعله‌ور باشد و زبانه برکشد، و این همان کارکرد ققنوس است که شاعر آن‌را از آتش می‌طلبد. هر چند این آتش انسانی را خاکستر کرد، اما نزد ادونیس این پایان کار نیست، چرا که خاکستر شدن یک انسان «...الهه‌ای را بر انگیخت که روح و جان این جهان را آرامش می‌بخشد و از مرزهای زمان می‌گذرد تا به آینده برسد وآن را فرا رویمان روشن کند. به‌تعبیری دیگر، پدرِ انسانی در مقیاس کوچک فراتر می‌رود و به خورشیدی ابدی مبدل می‌شود که غروب نمی‌کند مگر برای طلوعی دوباره که پدر شاعر را همچون خدای باروری به ما بنمایاند، خدایی که می‌میرد و دوباره زنده می‌شود و مرگش برابر با مرگ طبیعت است» (همان، ۱۱۳).

این قصیده از اولین قصایدی است که ادونیس در آن یکی ازمشخصه‌های اسطورهٔ ققنوس یعنی آتش را، بدون هیچ اشارهٔ صریحی به ققنوس به‌کار گرفته است. و اینک چند نمونه از این نوع کاربرد را که در آن صراحتاً اشاره‌ای به ققنوس نشده، می‌آوریم:

يا ظُلمةً في أفُقي

Archive of SID

www.SID.ir

يا قَلقي
شُدَّ على تَجدّدي و مزِّقِ
و اعصف به و حرِّقِ
لعلَّ في رمادِه
أبتكرُ الفجرَ النقي. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۶۶)

ادونیس ظلمت و اضطرابی که وجودش را فرا گرفته هدف می‌گیرد و گویی عملکرد ققنوس را از اضطرابات درونی خود می‌طلبد، سپس از این اضطراب می‌خواهد که تجدد و رستاخیز شاعر را همچون طوفانی ویرانگر از بین ببرد و آن را مبدل به خاکستری (ققنوسی) نماید تا شاید جوانه‌های تجددی جدیدتر، بر ویرانه‌های تجددِ خاکستر شده سر برآورد. چنین به‌نظر می‌رسد که ادونیس با بازنگری در تجددگرایی و نو آفرینی خود دچار نگرانی‌هایی شده که این نگرانی‌ها را منشأ تجددی دوباره می‌داند، لذا تجدد خود را زیر پا می‌نهد تا تجددی نوتر به‌دست آورد؛ با یک دید کلی می‌توان اندیشه‌های محوری ادونیس در این قطعه را چنین خلاصه کرد:

- ظلمت و تاریکی و اضطرابی که درون انسان یا اجتماع به‌وجود می‌آید، نه تنها باعث نابودی و انحطاط نمی‌شود، بلکه وجود آنها امری ضروری برای به‌وجود آمدن یک انقلاب و رستاخیز دوباره است.
- در ورای هر تجدد، تجددی دیگر است که باید بدان دست یافت، و در همین راستا است که ادونیس از اضطراب درونی خود، خاکستری از تجدد فعلی می‌طلبد که بنیانگذار تجددی والاتر برای فردا باشد.
- ادونیس در این قطعه بصورتی ضمنی نقاب ققنوس بر چهره زده (**لعلّ في رماده ابتكر الفجر النقي**) و خود را آفریننده یک تجدد در فردایی نو توصیف می‌کند.

ادونیس در دیوان (قصائد أولی) در قصیدهٔ «قصائد لاتنتهی» و در قطعهٔ «رجاء» دوباره به کاربرد نقش ققنوس می‌پردازد بی آنکه نامی از آن بیاورد، ادونیس در این قطعه درپی انقلاب و رستاخیزی که در سر می‌پروراند، «عشتار» را که الههٔ باروری است

Archive of SID

www.SID.ir

بی‌تأثیر می‌داند و آن‌را در ورای قناع ققنوس ظاهر می‌کند تا شاید در این نقش بتواند در فضای پریشان و مضطرب زمانهٔ ما چیزی به بشریت هدیه دهد. این نوع کاربرد اسطوره در اشعار ادونیس بسیار رایج است، به همین دلیل بسیاری از ناقدان وی را به تحریف اسطوره و تاریخ متهم می‌کنند، اما ادونیس آرمان خود را در پیش می‌گیرد و عشتار را ققنوس و ققنوس را مهیار معرفی می‌کند و برای او چیزی مهم‌تر از اندیشهٔ بازگشت و تجدد وجود ندارد. او همهٔ این ساختارها را در هم می‌شکند تا شاید از آن فرمولی برای تحقق هدفش بازسازی کند:

یا شعرُ هَبهُ أن یُغنّي مع الیأس

ویعتادَ علی النهار

أطفأتِ البذورُ في أرضه

شموعَها، واحترقت عشتار. (همان: ۸۵)

با این تداخل عملکردها، عشتار به ققنوس تبدیل می‌شود تا فرمول زندگی دوباره بعد از مرگ به‌وجود آید، هرچند که این دگرگونی همراه با یأس است، اما همان‌طور که قبلاً در قطعهٔ «قلق» گفته شد، یأس و ناامیدی و یا اضطراب و پریشانی در اشعار ادونیس خمیر مایهٔ آغاز تجدد و انقلابی دوباره است. در همین زمینه در جایی دیگر در مجموعه شعر «أوراق فی الریح» می‌گوید:

قلقی شعلةٌ علی جبل التّیه. (همان: ۱۱)

در همین قصیده که دومین مجموعه شعر ادونیس است این بار خود در نقش ققنوس ظاهر می‌شود، در وجود خود نیرویی را حس می‌کند که او را به جلو سوق می‌دهد تا قدم در راه نهد و این اندیشه را عملی کند. این شعر ادونیس اندیشه‌ای شخصی نیست که فقط خودش را در برگیرد، چرا که غیر ممکن است ادونیس در شعرش ملت و جامعهٔ پیرامون خود را چه خوب و چه بد، به فراموشی بسپارد. گویی این شعر سرودی ملی است که ادونیس می‌خواند تا ملتش آنرا به‌دنبال وی تکرار کند، و در مسیر تجدد و پیشرفت به دنبالش بیاید، و جای شگفتی نیست اگر ادونیس خود را

Archive of SID

www.SID.ir

پیشگام و حامی این رسالت بداند، «چه آنکه شاعران از قدیم بین تجربهٔ خود و تجربهٔ انبیاء روابط ناگسستنی‌ای را حس کرده‌اند. همهٔ آنها در راه هدایت و پیشرفت ملت خود دچار رنج و عذاب شده‌اند، با این تفاوت که رسالت انبیاء رسالتی آسمانی است. » (زاید، ۱۹۹۷: ۷۷).

کاربرد نقش و عملکرد شخصیت یا اسطوره، با قناع تشابه زیادی دارد. با این تفاوت که در قناع، بیشتر خودِ شاعر در نقش شخصیت ظاهر می‌شود، اما در به‌کاربردن نقش یا عملکرد نوعی امتزاج و اختلاط وجود دارد که حاصل آمیختن نقش یک شخصیت در شخصیت دیگری است، بدون دخالت شاعر. مانند این شعر از مجموعه شعر «اوراق فی الریح» که ادونیس نقش ققنوس را با حضرت مسیح (ع) در آمیخته است:

و أمس مات واحدٌ

مات علی صلیبیه

خبا و عاد وهجُه من الرماد والدجی تأججا

...مثلک یا فینیقُ فاض حبُّه

...مات باسطاً جناحَه، مُحتضناً حتّی الذي رمَّدَهُ. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۵۱)

بکارگیری ققنوس در تمام این قصیده واضح و روشن است، در این چند بیت ادونیس اشاره‌ای گذرا به مرگِ مسیح (ع) دارد، و با آمیختن دو نمونه از مصادیق زندگی دوباره، یکی از عالم اسطوره و دیگری از واقعیت تاریخی بر غنای مضمون مورد نظر می‌افزاید. وی در لابه‌لای این ابیات به ققنوس گوشزد می‌کند که هرچند مسیح (ع) به صلیب کشیده شد اما دوباره زنده شد[۳]، و با زنده شدن او، آرمان و هدفش نیز که رسالت او بود زنده شد و تمامی سرزمین‌ها را فرا گرفت و ملت‌ها که به اندازهٔ شکوفه‌ها و دانه‌های ماسه هستند از پیروان رسالتش هستند. فداکاری مسیح (ع) از دیدگاه ادونیس، به‌گونه‌ای بود که بعد از زنده شدن، عشق و زندگیش همه را در بر گرفت حتی کسانیکه او را خاکستر کردند، هرچند خاکستر شدن مسیح همان در

Archive of SID

www.SID.ir

آمیختن با اسطورهٔ ققنوس است، اما ادونیس چنین فداکاری مسیح آسایی را از ققنوس می‌طلبد، که فراگیر و جهانی باشد.

تا اینجا نماد آتش را که در شعر ادونیس مظهر ققنوسی غایب از صحنه است در دو دیوان اول وی یعنی «قصائد اولی»و«أوراق فی الریح» بررسی نمودیم. با نگاهی به دیوان «أغانی مهیار الدمشقی» نماد آتش را در صدر می‌بینیم به‌خصوص در قصیدهٔ «مهیار» که ادونیس پس از توصیف جنبه‌های اسطوره‌ای که خود به مهیار می‌بخشد، در قطعهٔ «دعوة للموت» او را در آتشی نمایان می‌کند که همه سنّت‌ها وعادت‌ها را می‌سوزاند تا از نو بنیانی جدید بنا نهد:

یضربنا مهیار

یـحرقُ فینا قشرة الـحیاة

والصبرَ والـملامحَ الودیعة

...یا أرضَنا یا زوجة الإله و الطغاة

و استسلمی للنار. (أدونیس، ۱۹۹۶: ۱۵۰)

با استناد به گفتهٔ علی عشری زاید این مهیاری که ادونیس آن‌را سلاح دست خود کرده است، در واقع خود شاعر است که آن را سپر بلای خود کرده تا از گزند مخالفان و نیروهای حاکم بر جامعه در امان باشد. به‌همین دلیل وقتی می‌گوید که مهیار ما را در هم می‌کوبد گویی خبر از آینده‌ای نزدیک و تجددی می‌دهد که در راه است، و لاجرم باید تسلیم آن شد؛ تسلیم آتشی سوزان که در وجود مهیار (خود شاعر) تجلی نموده است. به تعبیری دیگر ادونیس سرزمین خود را به تسلیم شدن در برابر آتش (نماد تجدد) فـرا می‌خواند، ادونیس نقاب مهیار را بنا می‌نهد و به او بعدی اسطوره‌ای (برگفته از ققنوس که همان آتش است) ، می‌بخشد. «هرچند که شخصیت مهیار از جهت تاریخی حامل ویژگی‌های اسطوره‌ای نیست، اما تلاش ادونیس بر آن است که با بخشیدن نیرویی خارق العاده به او جلوه‌ای اسطوره‌ای ببخشد... چهرهٔ اساطیری مهیار تمرد بر طاغیان و سلطه طلبان و نماد زندگی دوباره است» (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۴۶-۱۴۷).

Archive of SID

www.SID.ir

البته در جایی دیگر در قطعهٔ «وجه مهیار» می‌توان به صراحت دریافت که منظور از آتشی که در چهرهٔ مهیار زده شده است، آرمانِ رستاخیز و انقلاب شاعر است که علیه تمامی ارکان تمدن فعلی عرب قد علم می‌کند، و پیام آور افول و زوال این تمدن است:

وجه مهيار نارٌ

تـحرقُ أرض النجوم الأليفة ،

هو ذا يتخطّى تـخوم الـخليفة

رافعاً بيرق الأفول

هادماً كلَ دار

هوذا يرفض الإمامه. (أدونيس، ۱۹۹۶: ۱۵۸)

بطور کلی عناصر اصلی این قطعهٔ شعری را می‌توان چنین تصویر کرد:

مهیار = خود شاعر.

آتش = نماد انقلاب و رستاخیزِ قفنوسی که در شخصیت مهیار ظهور نموده.

خلیفه = نظام حاکم بر جوامع عربی.

امامت = تمدن اسلامی ـ عربی که ادونیس در مقابل آن ایستاده.

همچنین پرچم افول و انحطاطی که در این قطعه بدان اشاره شده از همان تفکر ادونیس، که معتقد است تمدن عرب در سرازیری انحطاط و زوال است، ناشی می‌شود. و در مقدمه‌ای که برای قصیدهٔ «ساحر الغبار» در دیوان أغانی مهیار الدمشقی به‌عنوان «مزمور» سروده، این فکر را بیان کرده است:

أكتشفُ نبرةً لعصرنا و غُنَّةً

عصرٌ يتفتّتُ كالرمل يَتلاحمُ كالتوتياء...

عصر الدّمية و الفزّاعة

...عصر انـحدارٍ لا قرار له.

إنني نبيّ و شكّاكً...

Archive of SID

www.SID.ir

...إنّني حجةً ضد العصر. (همان: ۱۶۷-۱۶۸)

این شیوهٔ فکر ادونیس که برای جامعهٔ عربی قابل پذیرش نیست از مهمترین عوامل شهرت او به‌حساب می‌آید. به‌همین جهت بسیاری از نویسندگان عرب به این افکار تاخته و او را مورد انتقاد قرار داده‌اند، و «با صفاتی همچون ویرانگر، شعوبی، مرتد و... توصیف شده است». (جحا، ۱۹۹۹: ۴۰۱). از جمله این نویسندگان خانم «سهیله زین العابدین» شاعر معاصر سعودی است که اندیشهٔ اَدونیس را اندیشه‌ای ویرانگر می‌داند و معتقد است که اَدونیس بر میراث اسلامی و زبان عربی، اعلام انقلاب می‌کند.

با نگاهی به دیوان‌های شعری ادونیس درمی‌یابیم که این اندیشه ـ که خود ادونیس آن‌را سازنده و متجدد می‌داند ـ همه جا حکم‌فرماست، والبته در این مقاله تنها به تجلی آن در ققنوس و آتش ققنوس پرداخته‌ایم. بارزترین نمونه‌های این فکر را می‌توان در دیوان «أغانی مهیار الدمشقی» مشاهده کرد. به‌عنوان مثال در نمونهٔ زیر می‌توان دورنمایی کلی از فکر ادونیس را به‌وضوح دید:

أفتح باباً على الأرض، أشعل نارَ الـحضور

...خالقاً وطناً من رماد الـجذور

...من الرعد والصاعقة

حارقاً مومياء العصور. (ادونیس، ۱۹۹۶: ۱۵۸)

ادونیس خود در نقش ققنوس زمانه ظاهر می‌شود و با آتشی که رعد و صاعقه را هم بدان افزوده، تا اعماق فرو می‌رود و ریشهٔ تمدن کنونی را خاکستر می‌کند تا سرزمینی نو برپا کند. تمدنی که آن‌را به یک مومیایی تشبیه می‌کند که باید خاکستر شود تا جوانه‌های تازه از زیر خاکسترش سر بر آورند؛ این گونه آتش افروزی‌ها برای رسیدن به خاکستر تجدد در اشعار ادونیس بسیار است که مجالی برای پرداختن به همهٔ آنها نیست و ما تنها به‌آوردن نمونه‌های شعریی که حاوی این مضامین هستند و در آن نقش ققنوس در شاعر ظهور می‌کند بسنده می‌کنیم:

أحرق ميراثي، أقول أرضي بكرٌ. (همان: ۱۷۸)

Archive of SID

www.SID.ir

میراث گذشته عرب را دست مایهٔ یک سرزمین جدید می‌کند که در تمام افکارش دل بدان بسته است.

در جایی دیگر در قطعهٔ «رماد **عائشه**» گویی از آتش و سوختن لذت می‌برد: «ما أروعَ الـحريقَ، ما أجلّه» (ادونیس، ۱۹۸۸: ۵۵). این آتش به‌اندازه‌ای در نظر ادونیس بزرگ جلوه می‌کند که به درجهٔ تقدیس می‌رسد:

«غير أنّي شاعرٌ أعبد ناری» (ادونیس، ۱۹۹۶: ۲۵۲)

«نارنا تتقدم نحو الـمدينة و العشبُ يولدُ في الـجمرة الثائرة» (همان: ۲۸۷)

«تفتّتي واحترقي يا بذور» (ادونیس، ۱۹۹۶: ۲۷۳۸)

«ألهو مع بلادي، أداعب تاريـخها...

أسقط عليها صخرة و صاعقة، و في طرف الآخر من النهار أبدأ تاريـخها...فلأحترق وحيداً» (همان: ۲۴۳)

در همهٔ این نمونه‌ها گاه خود با آتش متحد می‌شود و گاه آتش را دستاویز افکار خود می‌کند تا همان ساختار همیشگی انبعاث را بسازد.

برای پایان دادن به مبحث کاربرد عملکرد ققنوس و تجلی آن در شخصیات، آخرین نمونه را از شخصیتِ مذهبی حلاج انتخاب نمودیم، شخصیت حلاج در نظر ادونیس «شخصیتی سنّت شکن است. او از جملهٔ اندیشمندان و فلاسفه‌ای است که بر سنّت‌گرایی شوریده‌اند» (ادونیس، ۱۹۹۸: ۱۵۱) البته این عقیدهٔ ادونیس است، وقضاوت تاریخ و تصوف نسبت به این صوفی شهید سوای تفکر ادونیس است که همه چیز را از زاویهٔ فکر دگرگون طلب و انقلابی خود می‌نگرد. به‌همین جهت است که در اشعار او همیشه صفت یا عـملی بر شخصیت‌ها و اسطوره‌ها عارض می‌شود که از واقعیت‌های تاریخی بیگانه است، اما این نکته حائز اهمیت است که شخصیت‌های مذهبی در اشعار ادونیس گاه از بعد مذهبی و اسلامی خود خارج می‌شوند، و شاعر برای رهایی از بعد صرفاً مذهبی شخصیت، وی را در یک بعد عام‌تر که شمول بیشتری می‌یابد ظاهر می‌کند، ادونیس در قطعهٔ «**مرثية** الحلاج» از **قصيدة** «الموت المعاد» چنین می‌گوید:

Archive of SID

www.SID.ir

ریشتک الـمسمومة الـخضراء
ریشتک الـمنفوخةُ الأوادج باللهیب
بالکوکب الطالع من بغداد
تاریخُنا و بعثُنا القریب
في أرضِنا في موتنا الـمعاد
...والنار في عینیک
مُجتاحة تَمتدّ للسماء
یاکوکباً یطلعُ من بغداد
مـحملاً بالشعرِ و الـمیلاد
...یا لغةَ الرعد الـجلیدیة
في هذه الأرضِ القشوریة
یا شاعر الأسرار و الـجذور. (أدونیس، ۱۹۹۶: ۳۱۰)

«حلاج در این قطعه، رمزِ جاودانگی راستی و مقاومت ونماد پیروزی است» (زاید، ۱۹۹۷: ۱۱۶). ادونیس حتی حلاج را نیز به عالم اسطوره می‌کشاند، و از نقاب حلاج برای ابراز افکار و اندیشه‌های خود استفاده می‌کند.

او ابتدا از تاریخ و ظلمی که از سوی حکومت وقت به حلاج شده، سخن می‌گوید و او را چنان توصیف می‌کند که از ظلم به ستوه آمده است، ادونیس سپس نقش ققنوس را به حلاج می‌دهد اما این بار آتش ققنوس آتشی عرفانی و الهی است؛ ادونیس ققنوس را می‌آورد وآتش اسطوره‌ای او را به کناری می‌نهد و سپس ققنوس را نقاب حلاج می‌کند و از آتش عرفانی و الهی که حلاج در آن فنا شده، در این شخصیتِ آمیزشی که خود درست کرده می‌دمد. اکنون حلاج، خود ققنوسی است، گرچه او را بر دار می‌کنند، اما شعله‌ای از آتش در چشمان او زبانه می‌کشد که زندگی و برخاستنی نزدیک را مژده می‌دهد، این زبانه که در وجود حلاج است او را به آسمان بغداد ـ

Archive of SID

www.SID.ir

شهری که وی در آن به دار آویخته شد- بالا می‌برد، و همچون ستاره‌ای می‌درخشد. آری او حامل شعر و زایشی دوباره است، ادونیس خود را با حلاج یکی می‌کند و یا خود را در این زایش و میلاد از پیروان حلاج می‌داند.

ادونیس در این قطعه به حلاج هویت و شخصیتی داده است که ما را به یاد مسیح (ع) می‌اندازد، درآنجا که ققنوس را با مسیح (ع) درآمیخت، و او را چنان توصیف کرد که به تمام بشریت و حتی کسانی که او را بر صلیب کردند، عشق می‌ورزد، اینجا نیز ادونیس در شخصیت حلاج شمه‌ای از آن را آورده و به حلاج می‌گوید: با رفتن تو چیزی برای این جامعه باقی نمانده و فقط تو می‌توانی دوباره باز گردی و این رکود را با رستاخیزی دوباره از میان برداری و تنها امید این مردمان تو هستی. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که حلاج ادونیس همان ققنوس است که با شخصیت مسیح (ع) در آمیخت، حلاج را بر دار آویختند و فتوای سوختنش را صادر کردند، مسیح (ع) را نیز بر صلیب کردند، اما این پایان کار نیست بلکه زندگی و برخاستنی دوباره در راه است.

به‌کارگیری عَلَم

منظور ازاین نوع به‌کارگیری، به‌کار بردن مستقیم شخصیت و آوردن نام شخصیت در متن است، ققنوس برای اولین بار در دیوان «أوراق فی الریح» و در قصیدهٔ «البعث والرماد»، قطعهٔ «الحلم» در قالب یک جسم محسوس ظهور می‌کند، بدون اینکه اسمی از آن آورده شود. یعنی ادونیس اولین بار در این اشعار ابعاد کلی ققنوس را برای ما روشن می‌کند. این در حالی است که از پرنده‌ای که بر روی بالهایش اخگری است اسمی به میان نمی‌آورد؛ اما از زمان و مکان و رویای وی در قطعهٔ «حلم» پرده بر می‌دارد، سپس در قطعهٔ «نشید الغربه»، اندیشهٔ رستاخیز و خاکستر را به اوج خود می‌رساند.

ادونیس در این نوع کاربرد ققنوس، بیشتر از نوعی قناع ناتمام بهره می‌گیرد، یعنی چنین نیست که ادونیس کاملاً در پشت ققنوس قرار گیرد و خود را مخفی کند، گویی این بار جسورتر و فداکارانه‌تر و همراه با نیرویی تازه‌تر به میدان آمده تا با اخگری که

Archive of SID

www.SID.ir

در دستانش و در درونش زبانه می‌کشد، همهٔ رویای ویرانگر و در عین حال سازندهٔ خود را تحقق بخشد. او در قطعهٔ اول این چنین ققنوس را معرفی می‌کند:

أحلمُ أنَّ في يدي جمرة
آتيةً على جناح طائرٍ
من أفقٍ مغامرٍ
أشمُ فيها لهباً قرطاجة العصور
...أحلم أنَّ رئتيَّ جمرةٌ
يَخطفني بـخورها يطيرُ بي لِبعلبکَ،
بعلبکٌ مذبحٌ
يقال فيه طائرٌ مولّهٌ بموته
وقيل باسمِ غده الـجديد باسمِ بعثهِ
يَحترقُ، والشمسُ من حصادهِ و الأفقُ. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۴۷)

این معرفی ادونیس علاوه بر شناساندن یک اسطوره، نوعی شناساندن خود شاعر به خواننده نیز هست، چرا که با تغییراتی جزئی در اصل اسطوره ققنوس ـ مانندافزودن صفتِ فداکاری ـ زاویهٔ دید و اندیشهٔ به‌کارگیری آن توسط شاعر را نیز به خواننده القا، و به تعبیری نیز تفاوت میان ققنوس اسطوری و ققنوس ادونیس را بیان می‌کند.

ادونیس در این قطعه یکی از ویژگی‌های اصلی ققنوس را در خود حس می‌کند، و این حس درونی، او را به گذشته و به شهر کارتاژ و بعلبک و حوادث آن ـ از جمله قربانی‌ها و مراسم مذهبی و جایگاه ققنوس در آن شهر که با مرگی فداکارانه خود را فدای فردای جدید و افقی وسیع‌تر می‌کند ـ می‌کشاند؛ اما ادونیس در اینجا از واقعیت اسطوره تجاوز می‌کند و ویژگیِ فداکاری را که در اصل اسطوره اثری از آن نیست با مرگ ققنوس در می‌آمیزد، و اینجاست که بارقه‌های مرگ انطوان سعاده را نیز می‌توان درک کرد، ادونیس خود یا استادش را با ققنوس یکی می‌کند؛ ققنوس شهر کارتاژ را نجات می‌دهد، و ادونیس با اخگری که در دل دارد می‌خواهد با سوختن خود، مردم و

Archive of SID

www.SID.ir

جامعهٔ کنونی خود را از سستی و کهنگی برهاند و رستاخیزی فراگیر که افق‌ها را در می‌نوردد بوجود آورد؛ و اینجاست که ادونیس یک بعد اسطوری را با بعدی انسانی در می‌آمیزد، تا خورشید و افقی روشن بوجود آید.

در ادامه ادونیس در قطعهٔ «نشید الغربه» و«ترتیله البعث» از همین قصیده، به صراحت ققنوس را فرا می‌خواند و اسم ققنوس را برای اولین بار در اشعارش بکار می‌برد، و امید وآرزو رستاخیز را در مرگ او متبلور می‌کند، اما در ابتدا در گفتگویی با ققنوس دلایل مرگ وی را می‌پرسد؛ گویی ادونیس مقابل ققنوس ایستاده و هدف این نوع مرگ را برای خود روشن می‌کند:

فینیقُ إذ یـحضنکَ اللهیبُ أیَّ أُفقٍ تروده؟

وما هو الثور الذي تریده ـ اللون الذي تُحبُّه؟

فینیقُ ما یکونُ؟

وما تکون الکلمة الأخیرةُ ـ الإشارة الإخیرة؟ (همان: ۴۹).

در ادامه ادونیس مرگ غریبانهٔ ققنوس را با غربت خود به هنگام مرگ پدر قیاس می‌کند؛ و به تعبیری دیگر این نوع مرگ غریبانه، همان مرگ انطوان سعاده است، مرگی که پدر و مادری نبودند که برای آن نوحه و شیونی کنند. گویی ادونیس با این نوع قیاس غربت ققنوس را (که شاید همان غربت استادش به هنگام مرگ است) آنچنان فراگیر می‌داند که غربت شاعر را محو می‌کند. ادونیس این بار هم بعد انسانی دیگری را که همان غربت است به اصل اســطوره افزوده است:

غربتُک التي تُمیتُ غربتي

...غربتُک التي تَموتُ وَلَعاً بغیرها

...لا أمَّ فوق صدرکَ الـموثَقِ باختناقهِ

لا أبَ یُحییکَ حنوَّ قلبهِ

غربتُک، الوحیدُ فیها، غربتي

Archive of SID

www.SID.ir

غربة كلّ خالقٍ يَحترقُ

يُولَدُ فيه الأفقُ. (همان: ۵۰)

اما ادونیس این غربت را غربتی بنیان گذار و احیا کننده می‌داند، چرا که به‌همراه مرگی غریبانه و مشتاقانه و در عین حال فداکارانه در راه تحقق رستاخیز و در راستای هموار کردن مسیر دیگران است، در ادامه ادونیس با ققنوس خاکستر می‌شود و ققنوس را تشویق می‌کند که خود را فدای نسل شاعر کند، و از این روست که ادونیس از ققنوس مرگ می‌طلبد، مرگی فداکارانه که افق و طلوعی روشن در پس آن باشد:

أحترقُ،

يكبر فيَّ الأفقُ ـ يولدُ فيَّ الأفقُ

...مثلك يا فينيق،

يا أيُّها الرفيق.

...للموتِ، يا فينيق، في شبابنا

للموتِ في حياتنا

منابعٌ، بيادرٌ

ليس رياح وحدةٍ،

و لا صدى القبور في خطوره. (همان: ۵۱)

ادونیس پس از اینکه دلایل مرگ ققنوس را برای خود توجیه می‌کند، این بار می‌خواهد دلایلی برای ققنوس بازگو کند که مرگ فداکارانه‌اش را برای او نیز توجیه کند تا در جامعه و وضعیت مسکوت و بی‌تحرک آن خروش و جنبشی بیاندازد، و به این ملتی که در گرداب نابودی غرق شده‌اند و دچار مرگی بی‌بازگشت‌اند و هیچ رستاخیز و حرکتی را شروع نمی‌کنند، زندگی دوباره ببخشد، بنابراین تنها راه نجات از دیدگاه ادونیس مرگ است، مرگی که رستاخیز و زندگی دوباره را در پی دارد. او در

Archive of SID

www.SID.ir

قطعهٔ دیگری از همین قصیدهٔ «ترتیله البعث» بار دیگر ققنوس را فرا می‌خواند و امید و آرزو را تنها در وی می‌بیند:

فینیقُ یا طائر الـحنین و الـحریق

...زمانک الغد ـ الـحضور السرمدیّ في الغدِ

موعد: به تصیر خالقاً به تصیر طینةً

...فینیقُ في طریقک التفت لنا

فینیقُ حنَّ و و اتّئد. (همان: ۵۸)

ادونیس از ققنوس می‌خواهد که در این فردا به جامعهٔ وی نیز لطفی کند، بنابراین ققنوس باید بمیرد تا زندگی ملتش آغاز شود:

...فینیقُ مت، فینیقُ مت

فینیقُ، ولتبدأ بک الـحرائقُ

لتبدأ الشقایقُ

لتبدأ الـحیاةُ

فینیق، یا رماد، یا صلاة.

... فینیقُ مت فدیً لنا. (همان، ۵۸)

ادونیس برای تجدد و رستاخیز بسیار تلاش می‌کند، حتی در این راه از واقیعت اسطوره نیز می‌گذرد، و مفاهیمی را که فراتر از یک سوختن عادی برای تولدی دوباره است، به آن می‌بخشد. ادونیس رویش شقایق را مظهر حیات می‌داند، شقایقی که در اساطیر از خون تموز می‌روید و نشانهٔ بازگشت دوبارهٔ تموز به زندگی دوباره است. ادونیس با این اشارهٔ ضمنی، گویی تموز را بی تأثیر دانسته و ققنوس را تنها کسی می‌داند که ظلمت و تاریکی ملتش را درک می‌کند و به فریادشان می‌رسد. اما گاه ادونیس از تلاش ناامید می‌شود. این امر یا از حوادث و وقایع جامعه پیرامون او اثر پذیرفته ویا متأثر از«ناامیدی شاعر از عدم بهبود اوضاع و خشم او از گرفتاری‌های

Archive of SID

www.SID.ir

ملتش در برهه‌ای خاص است» (عرب، ۱۳۸۳: ۵۱)، شاعر تمام گذشته خود را فراموش می‌کند و نا امیدی و یأسی که حاصل محیط اطرافش است، او را چنان فرا می‌گیرد که تمام اندیشه‌هایش را زیر سوال می‌برد؛ همان آرمان‌ها و هدف‌هایی که زندگیش را در راه آنها صرف کرده است. ادونیس در دیوان «أغانی مهیار الدمشقی» در قصیدهٔ «الإله المیت» دوباره ققنوس را به میدان می‌آورد، اما این بار دل از ققنوسش می‌کَنَد و آروزی مرگی مطلق و بی‌بازگشت برای او دارد، و دعا می‌کند که ققنوس از خاکسترش متولد نشود، و سِحر و جادویش بی‌تأثیر باشد و از مرز آتش و خاکستر بالاتر نرود، و این پس از آن است که در قصاید قبلی خود پیوسته در رؤیای انبعاثی بوده که در نظر او تحقق نیافته است:

صلیتُ أن تظل في الرماد،
صلیتُ ألا تلمح النهار أو تفیق
...صلیتُ یا فینیق
أن یهدأ السّحرُ و أن یکون
موعدنا في النار في الرماد. (أدونیس، ۱۹۹۶: ۲۲۳)

اما این دعا مداوم نیست و ادونیس این خشم گذرا را فرو می‌خورد، ظاهرا عدم تحقق رستاخیز در جامعه و بی‌جواب ماندن خواسته‌هایش از جانب ققنوس، او را در قصیدهٔ «الإله المیت» به مرگ ابدی و بدون رستاخیز مجدد مشتاق کرده است، اما این یک جوشش احساسی و عاطفیِ گذراست، ادونیس همچون رودی پرخروش بعد از طوفانی ویرانگر دوباره آرام می‌شود و مسیر را باز می‌یابد و به انکار مرگ ویرانگر و مطلق می‌پردازد، و حس رستاخیز طلب و متجدد خود را دنبال می‌کند؛ و در برابر این رستاخیز که ققنوس آنرا برپا می‌کند باز هم سر تسلیم فرود می‌آورد:

وحینما تنتحب الأجراس و الطریق
في هجرة الشمس عن الـمدینة
ایقظ لنا، یا لهب الرعد علی التلال

Archive of SID

www.SID.ir

ایقظ لنا فینیق

تهتف لرؤیا ناره الـحزینة . (همان: ۲۸۲)

ققنوس این بار آتشی سوزناک و غمگین دارد و رؤیای انبعاث را می‌دمد تا خاکستری برای رویشی دوباره بوجود آید، ادونیس ققنوس را با خورشید مقایسه می‌کند. همان‌طور که خورشید بعد ازغروب طلوعی دوباره دارد، رستاخیز ققنوس نیز بعد از مرگ، حتمی است، ققنوس در شعر ادونیس یک انقلابی فداکار، یک انسان متجدد و یک حرکت عظیم است که سنّت‌ها را در هم می‌شکند، و بیان‌گر نقش خود ادونیس در جامعهٔ سوریه است، که گاه اورا تا اوج می‌برد و گاه اندوهی ـ که ناشی از سکوت و بی تحرکی جامعه است ـ او را فرا می‌گیرد.

نتیجه

ادونیس از هر دستاویزی استفاده می‌کند تا جامعهٔ پیرامون خود را به‌سوی آینده‌ای روشن‌تر سوق دهد، هرچند گاه یاس و ناامیدی بر او چیره می‌شود اما هیچگاه در طول دورهٔ ادبی خود چه در اشعار و چه در دیگر فعالیت‌های ادبی از این افکار و آرمان‌های نوگرا دست برنداشته است. زمینهٔ ظهور این افکار در شعر ادونیس همان زمین حاصلخیز اسطوره است. اسطوره در دستان ادونیس چون سنگ گران بهایی است که او به یاری ذهن خیال پردازش هر بار از آن پیکری نو می‌تراشد.

ققنوس که تجلی‌گاه آتش در شعر ادونیس است بیشترین کاربرد را در میان اساطیر دارد به‌گونه‌ای که حتی با استفاده از تکنیک قناع، دیگر اساطیر را نیز شعله‌ای از آتش ققنوسی تلقی می‌کند؛ با خواندن دیوان‌های شعری ادونیس به این نتیجهٔ کلی می‌رسیم که بزرگترین دغدغهٔ ادونیس، جامعه و سرزمین اوست که با بی مهری آنها روبرو شده و همچون یک ساربان پیوسته در هدایت و به پیش رانـدن آنها تلاش می‌کند تا جـامعه را از جهل و عقب ماندگی برهاند و افقی وسیع‌تر و فردایی روشن‌تر را برایش تصویر نماید. و با گریز از واقعیت حاکم بر جوامع عربی به عالم اسطوره، سعی در تحقق

Archive of SID

www.SID.ir

آرمان خود دارد. و از مهمترین دستاویزهای او در این راه نماد آتش برگرفته از اسطورهٔ ققنوس است.

پی‌نوشت‌ها

۱. فینیق (ققنوس) پرنده‌ای افسانه‌ای است که خود را در میان آتش می‌اندازد و پس از سوختن بال‌هایش، از میان خاکسترش تخمی بوجود می‌آید که فینیق از آن سر بر می‌آورد و زندگی را دوباره از سر می‌گیرد. این افسانه متعلق به قوم فینیقی است که بعدها در تمدن‌های شرق و غرب با نام‌های دیگری بکار برده شده و در ادبیات فارسی آن را ققنوس می‌نامند.

۲. ادونیس بعدها از این اسطوره در تبیین مسائل اجتماعی و قومی استفاده کرد.

۳. البته عقیده ما مسلمانان در باب حضرت عیسی (ع) غیرِ این است. در این نوع اشعار ادونیس همچون بسیاری از شاعران پیشگام معاصر عرب، شخصیت مسیح را از متون غیر اسلامی الهام گرفته است.

منابع

أدونیس، علی أحمد سعید ، (۱۹۷۱)، الأعمال الشعریة الکاملة (دیوان ادونیس)، بیروت، دارالعودة، ط ۱.

ـــــــــــــــ (۱۹۹۸)، أوراق فی الریح، بیروت، منشورات دارالآداب.

ـــــــــــــــ (۱۹۸۸)، قصاید أولی، بیروت، منشورات دارالآداب.

ـــــــــــــــ (۱۹۹۶)، الاعمال الشعریة (أغانی مهیار الدمشقی و قصاید اخری)، دمشق، دار المدی للثقافة و النشر.

ـــــــــــــــ (۱۹۹۸)، زمن الشعر، بیروت، دارالعودة، ط ۲.

ـــــــــــــــ (۱۹۸۰)، فاتحة لنهایات القرن، بیروت، دارالعودة ، ط ۱.

ـــــــــــــــ (۱۹۸۵)، سیاسة الشعر دراسات فی الشعریة العربیة المعاصرة، بیروت، دارالآداب.

برغل، محمد سعد ، (۱۹۹۶)، لغة الشعر العربی المعاصر من خلال أغانی مهیارالدمشقی، تونس، ط ۱.

جحا، میشال خلیل، (۱۹۹۹)، الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلی محمود درویش، بیروت، دار العودة

Archive of SID

www.SID.ir

الجیوسی، سلمی الخضراء، (۲۰۰۱)، الإتجاهات والحرکات فی الشعر العربی الحدیث، ترجمة الدکتور عبد الواحد لؤلؤه، بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ط۱.

رجائی، نجمه، (۱۳۸۱)، اسطوره‌های رهایی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چ۱.

زاید، علی عشری، (۱۹۹۷)، استدعاء الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر، القاهرة، دار الفکر.

سعید، خالدة، (۱۹۶۰)، البحث عن الجذور، بیروت، دار مجلة شعر، ط۱.

عباس، احسان، (۱۹۷۸)، اتجاهات الشعر العربی المعاصر، عالم المعرفة، الکویت.

عرب، عباس، (۱۳۸۱)، أدونیس در عرصهٔ شعر و نقد معاصر عرب، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چ۱.

عوض، ریتا، (۱۹۷۸)، أسطورة الموت والانبعاث فی الشعرالعربی الحدیث، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ط۲

مجاهد، احمد، (۱۹۹۸)، أشکال التناص الشعری، القاهرة، الهیئة المصریة العامة للکتاب.

الموسی، خلیل، (۲۰۰۰)، قراءات فی الشعر العربی المعاصر والحدیث، دمشق، اتحاد الکتاب العرب.

الیوسف، یوسف سامی، (۱۹۹۸)، الشعر العربی المعاصر، دمشق، منشورات اتحاد الکتاب العرب.

Archive of SID

www.SID.ir